

شرح حدیث الحقیقة

سید حسن مصطفوی

این حدیث شریف به ساحت مقدس ابوالعقول، سرالانبیاء
والمراسلین، سید الارصیاء و الصدیقین، و پسر سوب الدین
حضرت امیرالمؤمنین - علیه صلوات الملک الحق المبین -
منسوب می باشد.

پیش از آنکه به شرح این حدیث - که به مطالب بلند عرفانی
آمیخته است - بپردازیم، لازم است مقدمه ای در ۲ بخش که
حاری نحوه انتساب این حدیث و شرح اجمالی پاره ای از
مصطلحات عرفانست، تقدیم شود.

نحوه انتساب حدیث

این حدیث را عرفا و اهل الله بسیار نقل کرده اند، و از
طریق صحابین جلیل القدر وثقه کعبیل بن زیاد نخعی (ره)، به
حضرت امیر (ع) - در ردیف اوسال مسلمات چنانچه رسم
آنهاست -، مرسلاً منسوب نموده اند. گرچه این حدیث در هیچ
یک از جنوامح حدیثی معتبر به طور مستند و مرسلاً نقل
نشده، ولی از طرفی مرحوم حکیم مناه سبزواری (ره) کتاب
شرح دهای صیاح^۱ آن را از مشهورات بین عرفا شمرده، و فقهیه
و عارف واصل شیخ سیدحیدر آملی در کتاب نص النصوص فی
شرح لخصوص الحکم، این حدیث را از اخبار صحیحیه دانسته
است.^۲

لذا اشهاد حکیم مناه سبزواری بر شهرت حدیث و
تصریح شیخ سید حیدر آملی (ره) به صحت آن، برای انسان که
از جماد انصاف منحرف نباشد، اطمینان به صدور این حدیث
شریف از ساحت مقدس ولایت عظمی را حاصل می آورد.

شرح و تفسیر شیراز علی الصبا

تفسیر و تفسیر

الخارج لأهادی البرزوار

۱۳۲۷ - ۱۳۸۱

عینی
مجله

از حضرت احدیت یعنی وحدت بشرط لا، تعبیر به مرتبه اعلاء می شود، زیرا اعلاء ابر رقیق است که بین آسمان و زمین حائل است و حضرت احدیت بین ذات وجودی است و اکثر مخفی، و بین مرتبه ظهور اسما و صفات در نظایر کون و شهود و تجلی افعالی حائل و واسط است. این اصطلاح از حدیث شریف حضرت رسول اکرم (ص) گرفته شده است: «انه سئل عن مکان فیه قبل ان یخلق الخلق، فقال (ص) کان فی عواء»^۱ و حضرت احدیت را به لحاظ اعتبار اسما و صفات که به نحو وحدت در آن جمعند، مرتبه احدیت گویند.

۲. تجلیات ذات حضرت حق را به ۳ گونه نامگذاری کرده اند:

الف: تجلی ذاتی: همان حضور ذات است که مرتبه اکثر است مخفی است، بدون اعتبار هیچ گونه لحاظی و اعتبار نمین و قیدی.

ب: تجلی اسمی: مرتبه واحدیت است که از آن تعبیر به «فیض الله اقدس» می شود. در این مرتبه، اسما و صفات، و لوازم آنها که اعیان ثابتة ممکنات هستند، در علم حضوری ذات للذات ظاهر می شوند، البته به نحو وحدت و بساطت با علم اجمالی در عین کشف تفصیلی. و این تجلی واحدیت لازمه مرتبه احدیت است، و مرتبه احدیت منشأ و جاذب آن به نحو منشیت هلت و جاقبیت برای معلول می باشد.

ج: تجلی وجودی: همان تجلی شهودی و مرتبه ظهور فعلی الله می باشد، یعنی وجود منبسط و تجلی افعالی است. و آن، ظهور حضرت حق تعالی از مرتبه واحدیت اسمی است به

بین ناقلان حدیث در تعدد فقرات این حدیث اختلاف است. بعضی مثل حاجی سبزواری، آن را در طی ۵ فقره بدون جمله: «جذب الاحدیة لصفة التوحید» نقل کرده اند.^۲ بعضی همچون شیخ سید حیدر آملی، آن را در طی ۶ فقره و با نقل جمله «جذب الاحدیة لصفة التوحید» ثبت نموده اند.^۳ و این جانب در این مقاله، نقل صاحب نص التصریح یعنی شیخ سید حیدر آملی را مورد توجه قرار می دهم.

توضیح بعضی از مصطلحات عرفا در فهم این حدیث عرفا و حکمای الهی، ذات حضرت حق و واجب الوجود را هستی مطلق میرا از هر فید، حتی قید اطلاق بدون هیچ گونه اعتبار و ملاحظه فیدی، و صفی حتی قید و تعیین وحدت می دانند، و از آن تعبیر به مرتبه «غیب القیوب» و «کثر مخفی» می کنند، و آن را حضرت احدیت مطلق لایشرط می دانند که صفت و اسم در آن راه ندارد، زیرا ذات وجود حقیقی محض است و وحدت، عین ذات او است و زیرا غیر حقیقت است و وجود، نیستی مطلق است و حقیقت هستی، بالذات از علم ممتاز است، و در امتیازش به تعیین و جهت خاص امتیاز و وحدت عددی، نیاز ندارد. پس وحدت عین ذات است، و این وحدت مطلق - لایشرط - منشأ اعتبار احدیت و واحدیت است، زیرا شامل وحدت بشرط لایشرط است، که از آن تعبیر به حضرت احدیت می شود، و همچنین شامل وحدت به اعتبار ظهور مبرودات و اعیان حقایق وجودیه است که از آن تعبیر به مرتبه واحدیت می نمایند.^۴

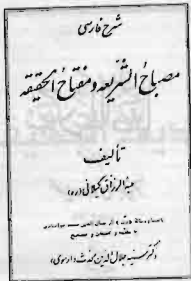
شرح و تفسیر
شیراز علی الصبا

تفسیر و تفسیر

الخارج لأهادی البرزوار

۱۳۲۷ - ۱۳۸۱

عینی
مجله



واحدیت فعلی به صور اسما در مراتب کون و هستی، که لوازم اسما و صفات می باشند، ظهوری به گونه ای بسیط و کثرت در عین وحدت، و از این ظهور فعلی بسیط، عرفاً تعبیر به «فیض الله مقدس»، «فرض الرحمان»، «وجود منبسط»، «رحمة واسعه»، «نور مطلق» و «هنگام السترة» می کنند، زیرا ظهور از مرتبه ذات، به وجود جمعی اعیان موجودات در مرحله فعل تنزل یافته است. در این ظهور فعلی همان طوری که معلوم شد، اعیان موجودات بدون تفرقة ثبوتات بلکه به نحو وحدت، بساطت و کثرت در عین وحدت، تحقق عینی دارند. و چون عبار کثرت آثار و وجودات خاصه در این مرحله ظاهر نشده و یکسره هستی و وجود محض است، از آن به اصطلاح «الموجودات» که ثبوتات ماهوی و ثبوتات شخصی است تعبیر می نمایند، و این ظهور فعلی بسیط، علم فعلی حضرت حق است.

عارف فیومی، مولوی روسی، در اشاره به همین مرتبه می گوید:

منبسط بودیم و یک گوهر همه

بی سرو بی پایندیم آن سر همه
 یک گهر بودیم همچون آفتاب
 بی گره بودیم و صافی همچو آب
 چون به صورت آمد آن نور سره
 شد عدد چون سایه های کنگره
 کنگره ویران کنی از منجین

تا رود فرق از میان این فریض

۳. عرفا و حکمای متاخر با توجه به اصل و قاعده: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» و اصل: «فزوج منخبت بین فعل و فاعل فعل»، حضرت واجب الوجود را حقیقت وجود منبسط می دانند، که فواید حقیقیه ظلیه است نسبت به «واحد حقه حقیقیه قیومیه»^۸ و از آن چون عین ربط به حقیقت هستی مطلق قیومی است و استقلال ندارد، به «الجانة اثرانیه» تعبیر می نمایند، و وجودات خاصه را که به واسطه این اضافه اشراقیه تحقق یافته اند، آثار فعل می دانند. این تسمیه از آیه شریفه: «فانظروا الی آثار رحمة الله»^۹ استفاده شده است، زیرا همان طوری که دانسته شد، این وجود منبسط را نیز از رحمة واسعه می نامند. در نتیجه، وجود مطلق معرای از عر قید و حتی قید اطلاق، هر الله او مطلق وجود لا بشرط، هر فعل الله و وجودات خاصه، آثار فعل الله هستند.

۴. وجود لا بشرط اطلاقاً یعنی مقید به قید اطلاق و سرمان در ماهیات، اولین تعیین آن متعارف محض اول است که از آن تعبیر به عقل و نور محمدیه و علویه می شود و به ترتیب، نور هستی از اعلی المجردات الی ازل الموجودات، یعنی هیولی و

ماده اول تنزل می یابد، و هر کدام به قابلیت وجودی از این وجود منبسط، مستقیر می گردند. در اصطلاح عرفا، ماهیات مستقیر به نور وجود، «فیا کل توحید» نامیده می شوند.^{۱۰} در اینجا مقدمه ای که مورد نظر بود، خاتمه یافت. اکنون به شرح این حدیث شریف می پردازم، اگر چه عجباً بعضی از شروح، مثل شرح حکیم باقر ملا عبدالله زنوزی نزد این جانب نیست، و سرحرم حکیم سبزواری نیز در شرح الاسماء الحسی و شرح دعای صباح فقط جمله: «نور بشرق من صبح الازل فیلوح علی هیا کل التوحید» را تشریح مختصر و فشرده کرده، و شیخ سید حیدر املی در کتاب نص التخصوص فقط حدیث را نقل کرده و به مناسبتی جمله: «الحقیقیه کشف سبحات الجلال» و جمله: «اطف السراج فقد طلع الصبح» را نیز به طور اشاره و گلزار شرح کرده است.

لذا این فقیه با استفاده از باطن مقام ولایت عظمی و توجه به اصطلاحات عرفا و قواعد حکما، آنچه به نظر فاتر این حقیر آمد به طور فشرده در حد یک مقاله در شرح این حدیث شریف مرفسوم می دارم، و از مساحت مقدس «نبأ عظیم» و آیت کبری، «امنی حضرت امیرالمؤمنین (ع) از این جسامت معلوت و پرورش می طلیم، و عرض می کنم: «حاشای شم حاشای» که قابل باشم این کلام زرف را. کما هو حقه - بنفهم، چه برسد که شرح کنم. اگر که چیزی هم هست، پرتو ضعیفی است که از شمس معنای ولایت، بر این ذره بی مقدار تابیده است.

فها انا الخائف من المتقصد

یعنی زین واجب الوجود

بسم الله الرحمن الرحيم

«ان كمیل بن زیاد كان في صحبته وخدمته (ع) ثلاث و عشرين سنة فسله بالكوفة حين كان خالياً.

فقال: يا مولاي و سيدي! ما الحقيقة؟

فقال(ع): مالك و الحقيقة؟

قال: ازلت صاحب سرك؟

قال(ع): بلى! ولكن برشح عليك ما يطلع مني.

فقال: او مثلك يخيب سائلًا؟

قال الإمام (ع): الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة.

قال: زدني فيه بياناً.

قال(ع): محر الموهوم مع صحو المعلوم.

قال: زدني فيه بياناً.

فقال(ع): حتك الستر لعلبة السر.

قال: زدني فيه بياناً.

قال(ع): جذب الاحدية لصفعة التوحيد.

قال: زدني فيه بياناً.

قال(ع): نور يشرق من صبح الازل فتلوح على هياكل التوحيد آثاره.

قال: زدني فيه بياناً.

قال(ع): اطف السراج فقد طلع الصبح».

شرح

كمیل بن زیاد، مدت ۲۳ سال مصاحب امیرالمؤمنین(ع) بود، و از خدمتش کسب فیض می کرد. در کوفه زمانی که مجلس از بیگانگان خالی بود، از حضرت(ع) سؤال کرد و گفت: مولای و آقایما حقیقت چیست؟

پس حضرت(ع) فرمودند: تو را با حقیقت چه کار؟

گفت: من مگر صاحب سر شما نیستم.

پس فرمودند: آری ولكن، بر تو ریش و سیلان می کنند، آنچه از زیادی فاش از من سرریز می کند.^{۱۱}

پس کمیل گفت: آیا مانند تو، سائل را محروم می کنند؟

امام (ع) فرمودند: «الحقیقة...».

الحقیقة

لغت: آنچه از اقوال لغویان استفاده می شود، حق بر وزن فعل به معنای ثابت و واجب، و مقابل باطل است. حقیقت به معنای چیزی است که واقعیت داشته و در اعیان خارجی تحقق دارد. حقیقت فعلی به معنای فاعل یا به معنای مفعول است، و نای آخر به جهت افاده نقل از وصفیت به اسمیت است، لذا حقیقت اسم است برای اسر و انیس.^{۱۲} ولی معلوم است که اشیای ثابت ۲ نوع هستند: دائم و حادث، قسم اول: بطلان و عدم در آن راه ندارد، و قسم دوم که مسبوق و ملحق به عدم نیستی است.



اگر فلاسفه و حکما گفته اند که حق گاهی به معنای مطلق

موجود و ثابت^{۱۱}، گاهی موجود دائم^{۱۲}، و گاهی مقابل باطل که

بطلان به هیچ وجه در آن راه ندارد است، و یا اگر حق را بر

مقتضی و حکم آن که مطابق با واقع است از حیثیتی که واقع

مطابق آن است، یا اگر حق را بر «ذات واجب الوجود» اطلاق

می کنند، جعل اصطلاح جدید نکرده اند، بلکه با توجه به معنای

لغوی، مصداق را مشخص نموده اند. از شراعت قرآنی که

صراحت دارد که حق مقابل باطل است، آیه کریمه است: «فیل

ینقذ بالحق علی الباطل»^{۱۳} و «اجاء الحق و زعم الباطل»^{۱۴}. در

این ۲ آیه، باطل مقابل حق فرار گرفته، زیرا حق، قذف باطل و

زهوق آن است که به معنای رفع است^{۱۵} و تقیض کل شیء رفته.

شیخ الرئیس (ره) کتب شفاء در تفسیر حق، چنین

می گوید: «اما الحق فیهتم منه الوجود فی الاعیان مطلقاً و یفهم

منه الوجود الدائم و یفهم منه حال الثبوت او الذی یدل علی حال

الشیء فی الخارج اذاکان مطاباً له فتقول هذا قول حق و هذا

اعتقاد حق فیکون واجب الوجود هر الحق بلدانه دائماً و التمكن

الوجود حق بغيره باطل فی نفسه»^{۱۶}.

با توجه به اینکه حقیقت بر وزن فعل است، اگر بر ذات

واجب اطلاق شود به معنای فاعل، یعنی ثابت و دائم خواهد

بود، و اگر بر ممکن اعم از منجزات و مادیات اطلاق شود، به

معنای مفعول یعنی ثابت شده و ایهجاب شده است.

در سؤال کمیل از حضرت امیر(ع) که «ما الحقیقة»^{۱۷}، آیا

مرادش ذات واجب بوده، یعنی از آن که ذات واجب الوجود سؤال

کرده است که حضرت فرموده اند: «اما انت و الحقیقة»^{۱۸}.

نجلی اسمائی است. و مراد از کشف، ظهور و اظهار این انوار
 دو تجلی اسمائی و شهودی است. این مرتبه همان طور که در
 مقدمه گفته شد. وجود منبسط و نفس الرحمان می باشد. که
 اضافه اشراقیه و عین ربط به حضرت احدیت است.

عبارت: **امن غیر اشاره**، ممکن است به منزله صفت برای
 کشف باشد، و ممکن است برای متکشف (سبحات). اگر آن
 متعلق به کشف باشد، به این معنا خواهد بود که چون کشف که
 همان وجود منبسط بدون تعیین است نظر به اینکه عین ربط
 بدون تعیین است، پس قابل اشاره نیست. و اگر **امن غیر**
 اشاره، متعلق به سبحات یعنی اسما و صفات دو تجلی اسمائی
 باشد نیز صحیح است، زیرا اسما و صفات، و لوازم آنها یعنی
 اعیان ثابت، ممکنات، در این تجلی به تعیین خاص ظاهر
 نیستند، بلکه به نحو وحدت و جسمیت ظاهرند و نه به گونه
 کثرت و تفرقه، لذا قابل اشاره نیستند. ممکن است عبارت:
امن غیر اشاره، متعلق به جلال باشد که در این فرض نیز چون
 جلال مرتبه تجلی ذاتی است، ابتدا قابل اشاره نیست.

اگر مرادش این بود، باز **دیگر سؤال** نمود را تکرار نمی کرد، زیرا
 کسب از کسب صحابه و از اصحاب سر اسیر المؤمنین (ع)
 است، و بخوبی می داند سؤال از حقیقت ذات واجب سؤال
 باطل است. پس، پسین می کنیم سؤال او از حقیقت، مطلق
 وجود هستی مطلق است که فعل واجب است که به واسطه آن
 هر حقیقتی و ذاتی متحقق می گردد. آن، حقیقت مطلق
 است همان چیزی که عرفا از آن به وجود منبسط تعبیر می کنند
 و حضرت می فرماید: **الحقیقة ... اشاره ۱۱.**

المقدمت
 من
 کتاب نص النصوص

فی شرح نصوص الحکم
 لشمس الدین ابن العربی

و تصنیف

شیخ سید حیدر اصلی

با تصحیح و توضیح و تفسیر

هنری کریون و عثمان اسماعیل یعنی
 پرورد در سن و استاد محضات علمی

قال زنی فی بیاننا، قال (ع): **محو الموهوم مع صحو المعلوم**
لغت: المصحو: ذهب الذیوم، یوم صحو و سماء صحو والیوم
 صاح، و المصحو ذهب السكر و ترك العیاء و الباطل ۱۸.
شرح: حضرت (ع) فرمود: **محو شدن موهوم با آشکار شدن**
معلوم. در اینجا اشاره به همان مرتبه تجلی اسمائی و وجود
 منبسط است، که در حقیقت این وجود لایشرط تمام عوالم که
 چیز موهومات چیز دیگر نیستند به وجود جمعی در ظهور مطلق
 وجود محو گردیده، و معلوم حقیقی که وجود حقیقی به نحو
 وحدت و اجمال در عین کشف تفصیلی که بالاترین مقام علم
 است، روشن و صاف بدون هیچ گونه ساختار و غیبی آشکار
 می گردد، و هو وجه الله: **کل شیء هالک الا وجهه** ۱۹.

قال: زنی فی بیاننا، قال (ع): **هتک الستر للذلة للسر**
لغت: هتک الستر: تمزیقه و خرقه یعنی درودن و پاره کردن
 پوشش او السر: جوف کل شیء. و لبه: یعنی درون و ذات هر
 چیز و حقیقتش.

شرح: مقصود از ستر، حضرت احدیت بشرط لاست، که در
 حدیث نبوی از آن تعبیر به **«عما»** یعنی پر رقیق شده
 است. این مرتبه، مثل حجاب و پرده ای واسطه بین مرتبه کثر
 صحنی، و غیب الغیوب و وحدت مطلق است.

از مرتبه ذات و غیب الثیوب تعبیر به **«محو شده است»** مراد
 از غلبه سر، استیلا بر مرتبه ذات و تجلی ذات بر ذات و محبت
 ذات به ذات بر تجلی اسمائی و تجلی اسمائی است، که این
 استیلا به مفاد: **«کت کثرأ مخفیاً فأحیبت آن احراف»**، سبب شد
 که مرتبه عما و احدیت بشرط لا منتقن گردد، و تجلی اسمائی و
 اسمائی به صورت حقیقی موجودات متجلی شود. لذا به این
 اعتبار، از تجلی اسمائی که لازمه تجلی اسمائی است، تعبیر به

للمحیفة کشف سبحات لجلال من غیر اشاره
شرح: حقیقت، باز شدن و ظاهر شدن انوار جلال از غیر
 اشاره است.

لغت: سبحات ۱۶ به معنای انوار حق، و جلال و عظمت او
 است. جلال به معنای عظمت خداست. از این جهت جلال بر
 عظمت اطلاق می شود، چون حضرت حق اصلی و برتر بر همه
 موجودات است، و کمال او جامع همه کمالات. و به مقتضای:
«بسط الحقیقة کل الاشیاء»، وجودش جامع و حاری تمام
 وجودات است. این، معنای حقیقی عظمت خداست. و چون
 تجلیل به معنای علو و تعمیم و شمول آمده، ۱۷ به این مناسبت بر
 خدا از حیث علو، جامعیت، شمول و فراگیری اش نسبت به
 همه موجودات، جلال بر عظمت خدا اطلاق شده است.
 مقصود از **«سبحات جلال»**، انوار عظمت اسما و صفات در

قال: زنی فیہ بیاناً، قال (ع): جذب الاحدیة لصفة التوحید
لغت: الجذب و هو الجبر و المد. ۲۱

شرح: مراد از احدیة مطلق، مرتبة تجلی ذاتی و کثر مخفی است که به سبب بساطت و وحدت جمعی، مستلزم و مستمع تجلی اسمائی و المعالی است. از این استلزام و استتباع تعبیر به جذب فرموده، زیرا مرتبة غیب التوحید در حضور ذات للمات به معنای: «احدیة آن اعراف»، تجلی اسمائی (ظهور به صورت اسماء در مظاهر کون و تعینات موجودات) را به دنبال دارد؛ البته، این استلزام و تراش روی است نه خارجی.

قال: زنی فیہ بیاناً، قال (ع): نور بشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره

لغت: الیهیکل: البناء المرتفع الغضنم من کل حیوان العورة و الشخص و الثمال. ۲۲

شرح: مقصود از هیاکل توحید - همان طور که در مقدمه روغن شده - ماهیات مستطبر به نور وجود هستند. شاهد از این جهت کلمه هیکل را برای ماهیت استماره آورده اند که همان طور که بناها زمین را که در آن برافراشته شده اند از نظر مستور می دارند و خودنمای می کنند، ماهیات نیز که از نور وجود مستطبر شده اند، حقیقت وجود را از نظر پنهان می کنند که حتی جم کثیری قائل به اصالت آنها و اعتباریت وجود شده اند. در صورتی که آنها جز حکایات و سراهای حقیقت وجود واحد و ساوی و واقعیت دیگری ندارند.

مراد از صبح ازل، تجلی اسمائی و فیض الله اقدس است، که اولین طلوع فیض حضرت حق است به مانند صبح که اولین مرتبة طلوع شمس است. و مراد از نوری که من دوخشد و اشراق و تابش دارد - همان طوری که در مقدمه گفته شد - وجود منبسط و الهافنة اشراقیه است که فعل الله است، و وجودات خاصه ماهیات؛ یعنی هیاکل توحید، آثار این حقیقت هستی ساری و جاری است که بر این هیاکل آشکار می شود.

قال زنی فی بیاناً، قال (ع): اطف السراج فقد طلع الصبح

چون حضرت امیر(ع) محطش فوق الماوه، و تفرغ و نیاز کسبیل را در درک حقیقت مشاهده فرمودند، بر او رفت آوردند، و باعثش علوی و ولوی این تفت را به بحر خورشیدان مطلق هستی واصل کردند، و به شهسود حضوری ناگل گردانیدند، و لذا فرمودند: «سراج عقل را خاموش کن»؛ یعنی دیگر از راه عقل و به شهر جبرئیل شرد، بیشتر نتوانی بالا بروی. من تو را به عروجی ملکوتی، بلکه لاهوتی به حقیقت مطلق هستی و به شهسودی حضوری رسانیدم. تو از تاریکی و ظلمت راهی یافتی، و دیگر به چراغ عقل نیازی نیست. پس آن را خاموش کن؛ یعنی دیگر از این حقیقت پریش نما، زیرا

صبح ازل در مظاهر طلوع و ظهور کرد، و عوالم علویه و سفلیه را به انوار ظهورش مستطبر نمود؛ و زقا الله و اباهم ان شاء الله هذا المقام بمنایة العلویة.

خلاصه و قللکة این حدیث شریف با توجه به اصطلاحات عرفا، چنین است.
حضرت امیر(ع)، حقیقت را که وجود منبسط است، از طریق آثار و از طریق عقل آن معرفی نمودند.
آثار مطلق هستی و وجود منبسط، چنین است:
۱. دکشف سبحات الجلال، آشکار شدن انوار جلال که تجلی اسمائی است.
۲. محسوس الموعوم مع صحر المعلوم؛ نابودی ماهیات با

مَصْبَإُ الْأَنْسِ

تَرْجُمَانُ سَازِیْنِ تَرَانِیْنِ

این نغز

فَسْتَرْجِحْ

مِفْتَاحُ غَیْبِ الْجَمْعِ وَالْوَجْدِ

صَدْرُ الرَّبِّیْنِ تَرْجُمَانِ

تَرْجُمَانِ

بِرِوَايَتِیْنِ مِنْ بَیْتِیْنِ مِنْ بَیْتِیْنِ

آشکاری معلوم که وجود منبسط است.

۳. «نور بشرق من صبح الازل» نوری که از صبح ازل تجلی اسمائی، بر تو افکنده است.

عقل و وجود منبسط در این حدیث شریف چنین است:

۱. هتک السرائر لغلبة السرائر؛ پاره شدن حجاب پیکنایی، به جهت استیلاي تجلی ذاتی و ظهور تجلی اسمائی است.

۲. جذب الاحدیة لصفة التوحید؛ تجلی ذاتی مستلزم تجلی المعالی؛ یعنی وجود منبسط، است.

پانزدهم:

۱. سبزواری، ملاحدی، شرح دعای صباح، چاپ سنگی، ص ۳۱۹

۲. امینی، سیدحیدر، نصر التصوص فی شرح التصوص، النشجوی

کسانی که لذتهای دنیا برای آنها آشوش باز کرده است، آن کسانی که می‌توانند از راههای حرام خودشان را به زیباییها و شیرینهای زندگی برسانند. البته، دو درجه ی بعد به کسانی هم که از راه حلال می‌توانند به آن لذتها دست پیدا کنند، می‌گوئیم.

البته، بالاترین و واجب‌ترین زهدها این است که انسان از حرام پرهیز کند، پارسایی کند، دامن را پاک نگه دارد و زهد بپورزد. اما زهد از لذات حلال هم، مرتبه ی بالایی است. البته، افراد کمتری ممکن است مخاطب این خطاب باشند. امروز هم همان روز است، با تفاوتی در وضعیت زمان و خصوصیات تاریخی هر دوره، که مخصوص خورد آن است. کسانی که دشمنان می‌رسد، کسانی که می‌توانند از زیباییها، تجملات، لذات، تنعمات و از گسترش روزافزون زندگی بپرهیزند شوند، باید آن خطبهای زهد امیرالمؤمنین را به یاد داشته باشند. البته، این خطاب در مورد کسانی که مسئولیت دارند، شدیدتر و سنگینتر است. در مورد کسانی هم که مسئولیتهای دولتی ندارند، همان خطاب است، متها کتر است؛ آنها بیشتر مخاطبند. اگر جامعه‌ی اسلامی ما که با این همه خطرات و دشمنیها روبرو است اینها را منتظر و مورد توجه دقیق قرار بدهند، این را به صورت فرهنگ دریاورند، همه آن را بدانند، بگویند و همه ی آن را بخواهند، آن وقت اعمال این چنین عدلی وزهدی، به هیچ وجه نظام اسلامی را به خطر نمی‌اندازد، بلکه قویتر می‌کند، و نظام اسلامی را قوی و آسیب ناپذیر می‌کند.

سازمانی را که لذات و مطامع دنیا و شهوات زندگی فریب نمی‌دهد و از خود بیخود نمی‌کند، می‌تواند در مقابل دشمنیها و دشمنیها بایستد، و در لحظه ی خطر جامعه و نظام خود را نجات بدهد. این همه دشمنی، با نظام جمهوری اسلامی است. این مسئولیت خیلی سنگین بر عهده‌ی همه است، بخصوص بر عهده‌ی جوانها و کسانی که مسئولیت دارند، بخصوص بر عهده‌ی روحانیون محترم و قشرهای گوناگون مردم و آن کسانی که مردم به آنها به صورت الگو نگاه می‌کنند. امیرالمؤمنین (ع) این دو شغل را روشن کرده است تا همه ی تاریخ را روشن کند و روشن هم می‌کند. اگر کسانی سربچی کنند، خودشان ضرر خواهند دید. اما نام علی، یاد علی و درس علی در تاریخ فراموش نخواهد شد. اینها همیشه خواهد بود.

امیدواریم خداوند متعال ما را شایسته‌ی نام بزرگ و قلب مقدس آن بزرگوار و از ما راضی کند، و قلب مقدس حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - و از ما راضی و عشقند کند، و ما را به آنچه می‌گوئیم و آنچه می‌اندیشیم عامل بفرماید، و روح مطهر حضرت امام را - آن شاه الله - با اولیانش محشور بفرماید، و کید و یأس دشمنان را به خودآنها برگرداند.

پژوهشهای علمی ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۵۲ هـ. ش/ ۱۹۷۵ م. ص ۲۲۰

۳. شرح دعای صباح، ص ۳۱۹

۴. نص النصوص فی شرح للنصوص، ص ۲۲۰

۵. همان، ص ۲۲۲

۶. همان، ص ۲۲۳، ابن خناری، محمد، مصباح الانس فی شرح مفتاح غیب الجمع و التوجوه، چاپ سنگی، ص ۲۷

۷. مولوی، جلال الدین، منتزعی، اسلامی، تهران، ص ۲۰

۸. واحد حقیقی چیزی را گویند که اتصال آن به وحدت، بدون واسطه در عرض باشد. واحد حقیقی، آن حقیقی را گویند که وصف وحدت او فاش است. به عبارت دیگر، در حمل واحد بر آن در این سمت مشتق ذات مأخوذ نباشد. و آن ۲ قسم است، واحد حقیقی که ذات واجب الوجود است، و واحد حقیقی ظلی که وجود منبسط است.

۹. روم/ ۵۰

۱۰. شرح دعای صباح، ص ۳۱۹

۱۱. طریقی، مغربالدین، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۰۸ هـ. ق، ج ۱، ماده فتح، معروف، لوتیس، المنجد فی اللغة و الاعلام، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۷۳ م، ماده فتح

۱۲. مجمع البحرین، ج ۱، ماده حق

۱۳. البیاض، ۱۸

۱۴. اسراء/ ۸۱

۱۵. ابن سینا، ابوالحسن حسین بن عیاض، الالهیات فی الشفاء، بغداد، قم، ص ۳۰۶

۱۶. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم، لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۰۸ هـ. ق، ج ۶، ماده سح

مجمع البحرین، ج ۱، ماده سح

۱۷. در فی حدیث وقت القصر: حسین بن علی از آن جنگل الصبح النساء ای بعلها بصره بضعها من قولهم: تحلقه ای علاء و قولهم: جلت القصر، تجلیلاً، ای صمه و الجمل السحاب الذی یجالل الارض بناء المطر ای یمم... مجمع البحرین، ج ۱، ماده جمل

۱۸. لسان العرب، ج ۷، ماده صحو

۱۹. نصوص، ۲۱۱

۲۰. المنجد فی اللغة و الاعلام، ماده سحر

۲۱. مجمع البحرین، ج ۱، ماده جذب

۲۲. المنجد فی اللغة و الاعلام، ماده حیکل

● تعلیقات پژوهش دانشگاه امام صادق (ع)، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۲، صص ۱-۲۰